



شماره ۵۲۲



ضمیمه نوجوان روزنامه

www.gudsonline.ir

سه شنبه ۱۴ آذر ۱۳۹۶ | ۱۶ ربیع الاول ۱۴۳۹ | ۵۵ سامبر ۲۰۱۷

مشهور شدن در شبکه‌های مجازی به هر قیمتی

عروس مردگان در اینستاگرام



گفت‌وگو با عضو کتابخوان کانون پرورش فکری

کتاب‌ها مرا شگفت‌زده می‌کنند



آیا درست است؟

سیدضیاءالدین شفیعی



هشت روایت درباره

پیامبری که الگوی مهربانی بود

محمد

صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم

محبت بی انتها

یک

هوای اطرافیان‌ش را داشت

پیامبر(ص) در محبت سرآمد بود. کسی که محبت زیادی داشته باشد حواسش به اطرافیان‌ش هست، حتی اگر هفت سالش باشد. نشان به آن نشان که محمد(ص) هفت سالش بود. از دایه‌اش حلیمه پرسید: «برادرانم کجا هستند؟» حلیمه جواب داد: «عزیزم، آن‌ها گوسفندانی را که خداوند به برکت وجود تو به ما بخشیده، به چراگاه برده‌اند.» گفت: «منصفانه رفتار نکردی! آیا درست است که من در سایه خیمه بمانم و شیر بنوشم، ولی برادرانم در بیابان زیر آفتاب داغ باشند؟»

دو

به برادر مسلمان‌ش احترام می‌گذاشت

به همه احترام می‌گذاشت، به‌خصوص به مهمان. دوست داشت اطرافیان‌ش هم به یکدیگر احترام بگذارند. مردم برای دیدنش آمده بودند. تعداد آن‌ها زیاد بود و اتاق پر شد. مردی آخر از همه وارد اتاق شد، ولی جایی برای نشستن پیدا نکرد و در ورودی اتاق نشست. حضرت محمد(ص) برخاست و عیای خود را برداشت و به او داد و گفت: «این عبا را زیر خودت بینداز.» مرد عبا را گرفت و آن را به صورت خود گذاشت و پوشید. آن‌قدر تحت تأثیر محبت پیامبر(ص) قرار گرفته بود که اشک در چشمانش جمع شد. عبا را به سمت حضرت محمد(ص) گرفت و گفت: «من روی عبا ی شما نمی‌نشینم، امید دارم همان گونه که مرا احترام کردید، خدا شما را گرامی دارد.» رسول خدا(ص) نگاهی به طرف راست و چپ خود کرد و گفت: «وقتی که شخصی نزد شما آمد، او را گرامی بدارید و با کسی نیز که حق بر شما دارد این گونه رفتار کنید.»

سه

قلیش برای یچه‌ها بیشتر می‌تپید

هوای اطرافیان‌ش را داشت. برای بعضی‌ها بیشتر دل‌نگران بود. برای بعضی‌ها جور دیگری تلاش می‌کرد. نه این‌که فرق بگذارد، قلبش برای ضعیف‌ها، گرسنه‌ها، خسته‌ها و برای یچه‌ها بیشتر می‌زد. با همه مهربان بود، اما با این بعضی‌ها مهربان‌تر بود. به همه احترام می‌گذاشت، اما به این بعضی‌ها بیشتر احترام می‌گذاشت. نشان به آن نشان که روزی در مسجد نشسته بود، امام حسن(ع) و امام حسین(ع) وارد شدند. به احترامشان از جایش بلند شد و به انتظار ایستاد، اما همین کافی نبود. کمی صبر کرد. دلش قرار نگرفت. به سمتشان رفت. اول بغلشان کرد، اما باز هم کافی نبود. هر دو را روی شانه‌هایش سوار کرد. راه می‌رفت و لبخند می‌زد: «چه مرکب خوبی و چه سواران مبارکی.»

چهار

با حیوانات هم مهربان بود

محبتش شامل همه می‌شد. کوچک و بزرگ نداشت. حتی با حیوانات هم مهربان بود. انگار آهسته قدم برمی‌داشت تا خاک کوچه را هم اذیت نکند. با یارانش در سفر بود. توی راه لانه پرندهای دیده بودند. داخل لانه یک گنجشک بود که دو جوجه داشت. کسی جوجه‌های پرنده را برداشته بود. گنجشک اطرافشان بالا و پایین می‌پرید و نگران جوجه‌هایش بود. تا چشم حضرت محمد(ص) به گنجشک افتاد گفت: «چه کسی نسبت به فرزند این پرنده، مرتکب خلاف شده، فوری فرزندانش را به او پس بدهید.»

پنج

هیچ وقت نه نمی‌گفت

هیچ‌گاه به نیازمندان «نه» نمی‌گفت. کسی از او نه نمی‌شنید. نشان به آن نشان که اگر کسی از او درخواستی داشت اگر برایش امکان داشت، کمکش می‌کرد و اگر نمی‌توانست می‌گفت: «خدا ان‌شاءالله به تو خواهد رساند.» وقتی از او کاری می‌خواستند اگر موافق بود می‌گفت: «آری» و زود انجام می‌داد. اگر نمی‌خواست انجام بدهد، فقط سکوت می‌کرد. هیچ وقت نمی‌گفت: «نه!» نمی‌خواست کسی از پیامبر خدا ناامید شود.

شش

خودش را از مردم می‌دانست

با مردم بود. خودش را از مردم بالاتر نمی‌دانست. در خندیدن تکلف نداشت. اگر اتفاقی در جمع می‌افتاد و باعث خنده همه می‌شد، او هم می‌خندید. همیشه لبخند در چهره‌اش بود. غذا خوردن در جمع را دوست داشت. اصلاً میل نداشت تنها غذا بخورد. هرچه تعداد مهمان‌ها سر سفره بیشتر می‌شد، آن سفره را بیشتر دوست داشت. می‌گفت: «برکت آن‌جاست که دست‌های بسیاری بر سفره دراز شوند.» پیامبر(ص) هیچ‌وقت به مردم نمی‌گفت کار دارم. نمی‌خواست تنه‌ایش بگذارند. با هر کس دست می‌داد، دست خود را نمی‌کشید تا خودش دست خود را بکشد. وقتی با کسی صحبت می‌کرد، تمام‌رخ به سمت او برمی‌گشت. هر کس می‌نشست، آن‌قدر صبر می‌کرد تا خود او برخیزد و آن‌قدر حرفش را گوش می‌کرد تا خود او حرفش را قطع کند. وقتی بین جمع صحبت می‌کرد، نگاهش را بین همه تقسیم می‌کرد. می‌گفت: «موقع دیدار همدیگر لبخند بزنید و شاد باشید. برادران خود را از محبت کوچک محروم نکنید.»

هفت

صفت‌های نیک رسول خدا(ص) فقط برای وقتی نبود که کسی او را نمی‌شناخت، حتی بعدها که شرایط عوض شد هم همین بود. می‌گویند حدود سال دهم هجرت بود. حالا شهرتش در کشورهای اطراف هم پیچیده بود. خیلی‌ها او را می‌شناختند. آوازه‌اش خیلی‌ها را می‌ترساند. یک عرب بیابانی به دیدارش آمد. وقتی خواست با حضرت محمد(ص) حرف بزند، زیانش گرفت. به خاطر چیزهایی که شنیده بود، ترس داشت و زیانش به لکنت افتاد. حضرت محمد(ص) ناراحت شد: «از دیدن من زیانش به لکنت افتاد؟» فوراً او را بغل کرد: «برادرا! از چه می‌ترسی؟ من آن کسی که تو خیال کرده‌ای نیستم. من پسر آن زنی هستم که با دست خودش از بز شیر می‌دوشید. من مثل برادر تو هستم، هرچه می‌خواهد دل تنگت بگو.»

هشت

دیدار رفقا در بهشت

مردم را دوست داشت. دوستدارانش هم کم نبودند. یکی بود هر روز می‌آمد، همین که پیامبر(ص) را از دور می‌دید، برایش کافی بود. دور می‌ایستاد گاه گردن می‌کشید تا از بین جمعیت رسول خدا را ببیند، حضرت محمد(ص) هم حواسش بود، قدش را بلند می‌کرد تا مرد از بین جمعیت او را ببیند، اما روزی یک‌بار دیدن برای بعضی کافی نبود. در روایتی آمده است که مردی از انصار به نزد پیامبر(ص) آمده بود و می‌گفت: «یا رسول‌الله! من طاقت دوری شما را ندارم. هنگامی که به خانه می‌روم، باز دلم برای شما تنگ می‌شود کار و زندگی را رها می‌کنم و مجدداً به دیدارتان می‌آیم. تا شما را از نزدیک می‌بینم از خودم می‌پرسم در قیامت تکلیفم چیست؟ من آن روز از جدایی شما ای رسول خدا چه کنم؟» مرد این را گفت و غمگین رفت. بعد از رفتن او این آیه شریفه نازل شد: «آنان که از خدا و رسولش اطاعت کنند، در زمره کسانی هستند که خدا برایشان نعمت‌ها عنایت کرده از پیغمبران، راستگویان، صادقان، شهیدان و صالحان و اینان خوب رفیقانی هستند.» حضرت محمد(ص) به دنبال مرد فرستاد و این آیه را برایش خواند و این مژده را به او داد که رفیقان و دوستداران واقعی‌اش در بهشت، کنارش خواهند بود.

با مردم بود. خودش را از مردم بالاتر نمی‌دانست. در خندیدن تکلف نداشت. حتی با حیوانات هم مهربان بود. انگار آهسته قدم برمی‌داشت تا خاک کوچه را هم اذیت نکند. با یارانش در سفر بود. توی راه لانه پرندهای دیده بودند. داخل لانه یک گنجشک بود که دو جوجه داشت. کسی جوجه‌های پرنده را برداشته بود. گنجشک اطرافشان بالا و پایین می‌پرید و نگران جوجه‌هایش بود. تا چشم حضرت محمد(ص) به گنجشک افتاد گفت: «چه کسی نسبت به فرزند این پرنده، مرتکب خلاف شده، فوری فرزندانش را به او پس بدهید.»

کارگاه عملی

چگونه از پس بچه قلدرهای مدرسه بر بیاییم؟

ممکن است در نگاه اول به نظرتان برسد که نمی شود از پس بچه قلدرها برآمد، آن ها هم زورشان بیشتر است و هم عده شان، اما این طور نیست. افراد زورگو با جوسازی خودشان را قدرتمند و شکستناپذیر نشان می دهند. برای این که از پس آن ها بر بیایید نکات زیر را مورد توجه قرار دهید:

سر کار نروید

حواستان باشد که افراد قلدر سعی می کنند با تحریک احساسات طرف مقابل، او را مجبور به تبعیت از خودشان کنند؛ مثلاً وقتی افراد زورگو از شما می خواهند کاری انجام دهید که آن را درست نمی دانید، اگر با آن ها مخالفت کنید، ممکن است به شما برچسب بی عرضه، ترسو، یا بچه ننه بزنند تا شما را تحریک کنند تا برای این که خلاف آن را ثابت کنید، کاری را که نادرست است انجام دهید. در چنین مواقعی تحریک نشوید و سر کار آن ها نروید.

عدم حساسیت

سعی کنید که نسبت به کارها و آزارهای افراد زورگو عکس العمل نشان ندهید و به عبارتی نقطه ضعف دستشان ندهید. پادتان باشد که برای ادامه یک بحث یا یک گفت و گو یا حتی دعوا، دو طرف لازم است و یک نفره قابل ادامه دادن نیست. افراد زورگو هم از این که طرف مقابل را آشفته و عصبانی کنند و هر چه بیشتر سربه سرش بگذارند، لذت می برند. پس سعی کنید آرامش خودتان را حفظ کنید و از کوره درنروید.

تنهانمانید

حتماً در کلاس و مدرسه شما افراد غیرقلدر و مثبت هم پیدا می شوند. سعی کنید با آن ها ارتباط برقرار کنید. تنهانمانید، زیرا افراد قلدر دنبال این هستند که کسی را تنها گیر بیاورند و سربه سرش بگذارند. از طرفی خودتان می بینید که حتی افراد زورگو هم برای افزایش قدرتشان سعی می کنند عده جمع کنند و برخی دانش آموزان دیگر را دور و برشان نگه دارند. با هم بودن به ما قدرت و اعتماد می دهد. سعی کنید افراد مثبت و مناسب را در کلاس پیدا کنید و دورهم جمع شوید.

تذکر آرام و قاطع

اگر با کارهایی که در چهار مرحله قبل گفته شد، آزار افراد قلدر برطرف شد که هیچ، اما اگر افراد زورگو دست از کارشان برنداشتند، لازم است مستقیماً به آن ها تذکر بدهید. برای این کار با آرامش ولی قاطع و محکم، در حالی که مستقیم ایستاده اید و در چشمان آن ها نگاه می کنید و با صدایی غیرلرززان و محکم با آن ها صحبت کنید و به آن ها بگویید که رفتار و شوخی هایشان شما را ناراحت می کند و نباید رفتارشان را ادامه دهند.

اطلاع به بزرگ ترها

اگر باز هم تغییری در رفتار آن ها ایجاد نشد یا قلدری و مزاحمت های این افراد به حد آزار و اذیت جسمانی رسید، حتماً والدین خود و مسئولان مدرسه مثل مشاور یا ناظم مدرسه را در جریان قرار دهید. ممکن است با خودتان فکر کنید این کار بچه گانه یا نشانه ضعف است، ولی این طور نیست. اتفاقاً بچه قلدرها هم از همین حربه برای ادامه کارشان استفاده می کنند. پادتان باشد که گاهی لازم است بزرگ ترها وارد عمل شوند و دست و پای مزاحمان را جمع کنند.

تقویت خود

سعی کنید خودتان را تقویت کنید. مخصوصاً روی اعتمادبه نفس و مهارت جرئت مندی که در شماره های قبل به آن پرداختیم، کار کنید. هرچه در این دو زمینه قوی تر شوید، راحت تر می توانید از خودتان دفاع کنید و افراد زورگو هم کمتر سراغ شما خواهند آمد. توانمندی های جسمانی خودتان را افزایش دهید. درست است که ما درگیری فیزیکی را توصیه نمی کنیم، ولی این که باور داشته باشید در صورت لزوم می توانید از پس خودتان بر بیایید، به شما اعتمادبه نفس و احساس قدرت می دهد.

حمایت سر بزنگاه

برای بیشتر شدن جسارت فرزندان، هرگاه فرزندان از حق خودش دفاع کرد و توانست رفتار جسورانه داشته باشد، او را حمایت و تشویق کنید. این کار باعث می شود که رفتار جسورانه در فرزندان تقویت شود. پادتان باشد اگر هنگامی که فرزندان رفتار جسورانه دارد، او را از قضاوت دیگران بترسانید و از او بخواهید سکوت کند، رفتار جسورانه را در فرزندان سرکوب کرده اید و او را در معرض آسیب قرار داده اید.

زندگی در جامعه

شرایطی را فراهم کنید که فرزندان ارتباطات بیشتری با محیط واقعی و اجتماع داشته باشد. گاهی وقت ها فرزندان که همیشه در کنار خانواده و در محیط امن هستند، به خوبی یاد نمی گیرند که چگونه باید گلیم خودشان را در اجتماع از آب بیرون بکشند. فقط پادتان باشد که برای شروع این کار تدریجی و از آسان به سخت شروع کنید که فرزندان از خودش ناامید نشود و در مواقع لازم او را راهنمایی کنید.

چگونه به فرزندم کمک کنم؟

والدین دوست دارند که فرزندشان در محیط اجتماع بتواند از حقوق خودش دفاع کند و توسری خور نباشد و مورد آزار و سوءاستفاده همسالان زورگو قرار نگیرد. اگر فکر می کنید فرزندان قدری در دفاع از خودش ضعف دارد و ممکن است همسالان زورگو او را مورد اذیت و آزار قرار دهند، نکات زیر را به کار ببندید:

والدین دوست دارند که فرزندشان در محیط اجتماع بتواند از حقوق خودش دفاع کند و توسری خور نباشد و مورد آزار و سوءاستفاده همسالان زورگو قرار نگیرد. اگر فکر می کنید فرزندان قدری در دفاع از خودش ضعف دارد و ممکن است همسالان زورگو او را مورد اذیت و آزار قرار دهند، نکات زیر را به کار ببندید:

کنید تا مهارت جرئت مندی را دهد. اگر فرزند شما مهارت سخته باشد، می تواند بدون حق خودش دفاع کند، ولی اگر مندی ضعیف باشد، نمی تواند خودش دفاع کند و در مقابل سران تسلیم می شود. پس در شرایطی را فراهم کنید که در چنین شرایطی و انتقادات بیاورد، حتی اگر مخالف نظر باشد.

نترسید

اول از همه سعی کنید آرامش خودتان را حفظ کنید و ترس و دلهره به خودتان راه ندهید. پادتان باشد که افراد قلدر، سعی در ترساندن طرف مقابل دارند و با دیدن هراس و نگرانی آن ها به هدفشان می رسند. پس اگر ترس به دلتان راه بدهید، از همین اول کار قافیه را باخته اید. آرام و مسلط بر خودتان باشید و بدانید که آن ها آن قدر که روی ترس شما حساب باز کرده اند، روی قدرت خودشان حساب نکرده اند.

ناراحتی طبیعی

اول از همه باید به خود حق بدهی که از رفتار همکلاسی هایت ناراحت می شوی. گاهی نوجوانان فکر می کنند تحمل نکردن چنین رفتارهایی نشانه بی ظرفیتی است، ولی این گونه نیست. هیچ کسی دوست ندارد مورد اذیت و آزار قرار بگیرد و مسخره شود، پس به خود حق بده و انتظار نداشته باش که هر چه به تو گفتند، کتک نکزد.

مجهز شو

لازم است برای برخورد با چنین موقعیت هایی مجهز شوی و راهکارهای آن را یادگیری. اگر منفعل باشی و عکس العمل مناسبی نشان ندهی، ممکن است افراد قلدر بیش از پیش پرو شوند و آزار و اذیت خود را بیشتر کنند. برای این که مجهز شوی به بخش کارگاه برو.

اول از همه باید به خود حق بدهی که از رفتار همکلاسی هایت ناراحت می شوی. گاهی نوجوانان فکر می کنند تحمل نکردن چنین رفتارهایی نشانه بی ظرفیتی است، ولی این گونه نیست. هیچ کسی دوست ندارد مورد اذیت و آزار قرار بگیرد و مسخره شود، پس به خود حق بده و انتظار نداشته باش که هر چه به تو گفتند، کتک نکزد.

آسمان همین رنگ است

ست بدانی که چنین در هر مدرسه ای وجود هر مکانی آدم هایی پیدا که با سربه سر گذاشتن سران تفریح می کنند. به وف، آسمان همه جا همین ما نمی توانیم رفتار همه ملاح کنیم، پس باید یاد در چنین شرایطی چگونه ایست و دفاع کنیم.



مقایسه ممنوع

مراقب باشید که هرگز فرزندان را با دیگر نوجوانان مقایسه نکنید. هر نوجوانی ویژگی های منحصر به فرد خودش و ضعف های منحصر به خودش را دارد. ممکن است نوجوان شما در برخی زمینه ها ضعیف باشد و نوجوان دیگری در برخی زمینه های دیگر. اگر احساس می کنید فرزندان قدری خجالتی یا کمرو است، او را با دیگر نوجوانان دور و بر که جسور هستند، مقایسه نکنید.



از خدمت پر ایمان بگه

هداد هشتاپی‌ها

دوست نوجوان من! هدهد کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان خراسان رضوی با همکاری روزنامه هشت به‌سمت شما پرواز کرده تا شما پرنده‌های شجاع و زیبا را ببرد به کوه قاف. اگر شما هم به هدهد کمک کنید، ما زودتر به آنجا می‌رسیم.
پست الکترونیکی ما: hodhod8@kpf-khr.ir

آیا درست است؟

بارها گفته‌اند و شنیده‌ایم که این کار «درست» بوده و آن کار «نادرست». این انتخاب «بجا» بوده و آن یکی «نابجا». قضاوت جامعه و دیگران درباره ما، رفتارها و انتخاب‌های ما چگونه شکل می‌گیرد؟ رفتارها و انتخاب‌های یکسان از نگاه قاضیان و داوران متفاوت، یکسان است؟ اگر پدران، مادران، معلمان و مربیان دیگری داشتیم آن‌ها درباره ما چه قضاوتی می‌کردند؟ و بالاخره این‌که؛ این تفاوت در قضاوت‌ها از کجا سرچشمه می‌گیرد، ما باید تغییر کنیم یا معیارهای آن‌ها باید تازه و نو شود؟
به نظر می‌آید ما همگی، بی‌اعتنا به این‌که چه کسی ما، رفتارها و انتخاب‌هایمان را داور می‌کند حتی پیش از آن‌که آن کار، رفتار یا انتخاب را کرده باشیم، خودمان درستی یا نادرستی و نیز نتیجه داور ناظران را تا حد زیادی می‌توانیم پیش‌بینی کنیم. حتی خودآگاه یا ناخودآگاه می‌دانیم آن‌چه برای ما ممکن است نادرست ارزیابی شود برای دوست، هم‌کلاسی یا حتی برادر یا خواهرمان ممکن است طبیعی یا بدون‌اشکال باشد. درست همان‌طور که ما ممکن است مجاز به کار یا رفتار یا انتخابی باشیم که دوست، هم‌کلاسی یا حتی برادر یا خواهرمان به خاطر آن مواخذه شوند. هرکسی با افزایش تجربیات شخصی یا دقت و توجه در رفتار و کردار و انتخاب‌های دیگران می‌تواند موقعیت درست خود را درک کند و از «نادرستی‌هایش» کاسته و بر «درستی‌های» کارنامه‌اش بیفزاید. اما آن‌چه در این مسیر از نتیجه قضاوت دیگران نسبت به ما مهم‌تر است، آمادگی برای درک و فهم این موضوع است که «پذیرش مسئولیت رفتار، کردار و انتخاب‌هایمان» درست‌ترین درست‌هاست و گاهی اهمیتی بیشتر از قضاوت دیگران دارد.
تنها در صورت پذیرش مسئولیت رفتار، کردار و انتخاب‌هایمان ممکن است که از تکرار اشتباهات گذشته دور بمانیم و در فرصت محدود زندگی، بیشترین موفقیت‌ها را به دست بیاوریم.

از موفقیت‌هایت برایمان بگو.

دو سال به عنوان یکی از اعضای کتابخوان کانون در استان خراسان رضوی انتخاب شده‌ام، ضمن این‌که در مدرسه هم از دانش‌آموزان برتر کلاس هستم.

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان را در چند جمله تعریف کن.

کانون دری دارد که رو به دانایی و فعالیت‌های گوناگون باز می‌شود. با گشودن آن در می‌توانیم تجربه به دست بیاوریم، مزه شیرین دوستی با کتاب را بچشیم و از آن لذت ببریم. این‌جا کتاب می‌خوانی، در مورد آن با دوستان گفت‌وگو می‌کنی، می‌توانی خودت دست به قلم شوی و در کلاس‌های ادبی، شعر و داستان بنویسی یا در کلاس‌های فیلمسازی و سفالگری و نقاشی استعداد خودت را کشف کنی.

از میان کتاب‌هایی که مطالعه کرده‌ای خواندن چه کتابی را به دوستان توصیه می‌کنی؟

رمان نوجوان «پریانه‌های لیا ساند ماریس» نوشته خانم «طاهره ایب» یکی از بهترین کتاب‌هایی است که تا به حال خوانده‌ام. به نوجوان‌هایی که کتاب‌های تخیلی و پرهیجان دوست دارند پیشنهاد می‌کنم که این کتاب زیبا را بخوانند. هم‌چنین رمان «دل‌فک» نوشته خانم «هدی حدادی» که ماجراهای عجیب‌وغریبی بین دختر دانشجویی به نام «نگار» است که در ایستگاه اتوبوس با دختر نوجوانی آشنا می‌شود. این کتاب را به هر کدام از دوستانم که معرفی کردم از خواندنش راضی بودند.

چگونه به کتاب‌خواندن و مطالعه علاقه‌مند شدی؟

تا قبل از این‌که عضو کانون شوم خیلی کتابخوان نبودم. زمانی که به کانون آمدم حس کردم دوباره متولد شده‌ام. اولش بین قفسه‌های کتاب گیج بودم و نمی‌دانستم از کجا شروع کنم. تازه بعد از خواندن کتاب فهمیدم که چه دنیایی در داستان‌های مختلف نهفته است و من نمی‌دانستم. سراغ کتاب‌های علمی هم رفتم که بسیار مرا شگفت‌زده کرد. چیزهایی که در مورد جانوران خواندم، دایناسورها و حیوانات ماقبل تاریخ همه برایم جالب بود.

فرق کتابخوان‌ها با کسانی که کتاب نمی‌خوانند چیست؟

همه انسان‌ها مانند هم نیستند و علاقه‌هایشان با هم فرق می‌کند، اما فکر می‌کنم کتاب تنها چیزی است که همه باید آن را دوست داشته باشند.
افراد کتابخوان، در زندگی و روابط اجتماعی‌شان موفق‌تر هستند، چون با آدم‌های

کتاب‌ها مرا شگفت‌زده می‌کنند

گفت‌وگو با اعضای کتابخوان کانون پرورش فکری

«مبینا ایلخانی» ۱۳ سال دارد و چهار سال است که عضو کانون پرورش فکری است. در میان کتاب‌های کانون رشد کرده و خلاق شده و توانسته است چیزهای زیادی یاد بگیرد. تقریباً هفت، هشت‌ساله است که با کتابخانه کانون آشنا شده و از همان زمان برایش یکی از دوست‌داشتنی‌ترین مکان‌های دنیاست. گفت‌وگوی «هدهد» را با او بخوانید.

زیادی در داستان‌ها آشنا شده‌اند. کتابخوان‌ها نگاهشان به زندگی یک‌چور دیگر است.

چگونه می‌توانیم اطرافیان و دوستانمان را به کتاب خواندن تشویق کنیم؟

می‌توانیم کتاب‌های خوبی را که خوانده‌ایم برایشان تعریف کنیم؛ البته نه همه ماجرا را! طوری که تشویق شوند برای فهمیدن ادامه ماجرا. یا این‌که به دوستانمان کانون و کتابخانه‌های دیگر را معرفی کنیم و تشویقشان کنیم عضو شوند. من فکر می‌کنم هر کس یکی، دو کتاب بخواند دیگر دوستی‌اش با کتاب همیشگی می‌شود و نمی‌تواند از آن دل بکند.

تا به حال دوست داشته‌ای جای شخصیت کتاب‌هایی که خوانده‌ای، باشی؟

همیشه وقتی کتاب می‌خوانم تصاویر و اتفاقات کتاب مانند فیلم از جلوی چشمم می‌گذرد. الان که فکر می‌کنم از همه بیشتر دلم می‌خواست جای دختری باشم که شخصیت اصلی کتاب «من و عجیب‌وغریب» است. این کتاب از مجموعه رمان‌های نوجوان کانون و نوشته خانم «فروزنده خداجو» است. دختر این داستان کارهای بسیار بزرگی برای کمک به نیازمندان انجام می‌دهد.

تا به حال به این فکر کرده‌ای که خودت نویسنده شوی؟

همه ما هدفی را در زندگی دنبال می‌کنیم. یکی از هدف‌های من هم در زندگی این است که بتوانم بنویسم. برای همین ضمن این‌که زیاد کتاب می‌خوانم در کارگاه‌های شعر و داستان کانون پرورش فکری نیز شرکت می‌کنم. مربیان در این کلاس‌ها مهارت‌های بهتر نوشتن داستان یا سرودن شعر را به ما می‌آموزند.

کتاب خواندن چه مزه‌ای دارد؟ چه رنگ و بویی دارد؟

تنها کسانی می‌فهمند که کتاب چه رنگ، بو و مزه‌ای دارد که کتابی مطالعه کرده باشند. به نظر من کتاب زیباترین رنگ دنیا را دارد. رنگی که در هیچ چیز دیگر دیده نمی‌شود، کتاب بو و مزه دانستن می‌دهد.

برای مطالعه، زمان و شرایط خاصی را در نظر می‌گیری؟

سعی می‌کنم این‌طور نباشد و روزانه، ساعتی را هم مطالعه غیردرسی داشته باشم. به‌جز ایام امتحانات که فرصت ندارم، اما مانند بیشتر بچه‌های دیگر فصل تابستان برایم پربارترین فصل کتابخوانی است.

از استاد بزرگ پرسیدند
بالاترین وزنه چند کیلوست؟
که اگر به نفر اون رو بلند کنه بهش یکن پهلوان؟
استاد بزرگ در جواب گفتند: بالاترین وزنه یه پتوی نیم یا یک کیلویی است که یه نفر بتواند هنگام صبح از روی خود بلند کند و برود سراغ کار روزانه. هر کس بتونه اون وزنه رو بلند کنه باید بهش گفت پهلوان!

تنبل خان

ثروت‌مندی از پنجره اتاقش به بیرون نگاه کرد و مردی را دید که در سطل زباله‌اش دنبال چیزی می‌گردد. گفت: خداروشکر فقیر نیستم. مرد فقیر اطرافش را نگاه کرد و دیوانه‌ای با رفتار جنون‌آمیز در خیابان دید و گفت: خداروشکر دیوانه نیستم. آن دیوانه در خیابان آمبولانسی دید که بیماری را حمل می‌کرد، گفت: خداروشکر بیمار نیستم. مریضی در بیمارستان دید که جنازه‌ای را به سر دخانه می‌برند. گفت: خداروشکر زنده‌ام.

فقط یک مرده نمی‌تواند از خدا تشکر کند. چرا امروز از خدا تشکر نمی‌کنیم که یک روز دیگر به ما فرصت زندگی داده است؟

استاد بزرگ

بابام با حشره کش داشت مگس می‌کشت. ازش پرسیدم تا حالا چندتا کشتی؟ گفت: پنج تا؛ سه تا زن، دوتا مرد. گفتم: از کجا فهمیدی زنه یا مرد؟ گفت: دوتا به تلویزیون چسبیده بودن، سه تا شون به تلفن! باور کنیدی تا حالا این‌قدر قانع نشده بودم...

خوشمزه خان

خسپس خان وسط برف دراز کشیده بود. بهش می‌گن چی کار داری می‌کنی؟ می‌گه یه بسته قرص سرماخوردگی با یه آمپول دارم تاریخش داره تموم می‌شه، گفتم استفاده بشه.

خوشمزه خان

هشتکو

جایی برای خندیدن، شاد بودن و حرف‌های خوشمزه زدن است.